

آسیب‌شناسی سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی ایران با نگاهی بر جایگاه هویت ملی در سیاستگذاری فرهنگی

ریحانه عالم *

مرجان بدیعی **

دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۰۶/۰۷

پذیرش نهایی: ۱۳۹۹/۱۲/۰۷

چکیده

سیاست فرهنگی منابع و سنتهایی دارد که در فرهنگ و تاریخ گذشته ریشه دارد؛ اما سیاست فرهنگی به معنای ورود دولت و سازمانهای عمومی و رسمی برای سیاستگذاری در فرهنگ و برنامه‌ریزی کردن، مفهومی مدرن است. عواملی چون ایجاد هویت ملی و ملت‌سازی دلیل اولیه روی آوردن به سیاستگذاری برای فرهنگ بوده است. این پژوهش که با روش توصیفی - تحلیلی انجام گرفته، واکاوی دلایل عدم موفقیت حیطه سیاستگذاری فرهنگی جمهوری اسلامی را مد نظر قرار داده و به دنبال رصد و آسیب‌شناسی سیاست فرهنگی کشور است. علاوه بر این به سبب رتبه ویژه مقوله هویت ملی بین موضوعات مختلف سیاست فرهنگی جامعه و اعتقاد متخصصان بر اهمیت آن در مانایی حکومت، این پژوهش شناسایی جایگاه هویت ملی در سیاست فرهنگی را نیز در دستور کار خود قرار داده است. واقعیت‌های تاریخی نشان می‌دهد که هویت‌سازی ملی، فرایندی همیشگی و ناتمام است و نباید تصور شود که وقتی ملتی شکل گرفت به خودی خود تداوم می‌یابد و به هیچ تلاش و سازوکار پشتیبانی‌کننده‌ای نیاز ندارد؛ بلکه برعکس ملت و روح ملت‌بودگی در معرض فراز و فرود و چالشهای جدی قرار دارد و لازم است هویت ملی با کاربست سیاستهای فرهنگی، همیشه مراقبت و بازتولید شود.

کلیدواژه‌ها: فرهنگ، سیاست فرهنگی، آسیب‌شناسی، هویت ملی، جمهوری اسلامی

مقدمه

کثرت فزاینده ارجاع مسائل ملی و فراملی به فرهنگ، اهمیت توجه به موقعیت راهبردی فرهنگ را به ضرورتی بدل کرده است. بر این اساس و بر پایه اعتباریابی فرهنگ هم به مثابه «مسئله» و هم به مثابه «راه حل»، دولتها را بر آن داشت تا در تنظیم معادلات سیاست داخلی و فراملی، نقش فرهنگ را از موقعیتی تعیین‌شونده به موقعیتی تعیین‌کننده بدل کنند؛ موقعیتی که مسائل فرهنگی و تدوین سیاست برای فرهنگ را در زمره مسائل راهبردی و کلان کشور قرار داد؛ از این رو می‌توان ادعا کرد موفق‌ترین دولتی، تابعی از توانایی پاسخگویی و برتری بر چالشها و مسائل فرهنگی است (نقش، ۱۳۹۴: ۱). از سوی دیگر، سیاست فرهنگی در خلأ تعیین نمی‌شود و از گرایشهای اجتماعی، شرایط سیاسی و جغرافیایی، چارچوبهای ایدئولوژیکی و دینی و نیز شرایط اقتصادی تأثیر می‌پذیرد. در نتیجه، سیاست فرهنگی، فعالیتی سیاسی است که ارتباط قطع‌ناشدنی با حکومت دارد (دفتر مطالعات بنیادین حکومتی مرکز پژوهشهای مجلس، ۱۳۹۲: ۶).

این واقعیت در جمهوری اسلامی، که انقلابی فرهنگی است، اهمیتی دو چندان دارد؛ به دیگر سخن، عنصر فرهنگ در پیروزی انقلاب اسلامی و تداوم آن نقش انکارناپذیری داشته است و به‌عنوان عنصر محوری و مسلط در تمامی مناسبات و تحولات اجتماعی در جمهوری اسلامی ایران عمل می‌کند (افتخاری و باباخانی، ۱۳۹۵: ۵۸). البته اهمیت فرهنگ در شکل‌گیری و تداوم روح انقلاب اسلامی، نتوانسته است جایگاه این مقوله را در عمل سبب شود و به فرموده رهبر معظم انقلاب، فرهنگ بین بخشهای مختلف از همه مظلوم‌تر و مغفول‌تر است. نگارندگان این پژوهش برای شناسایی دلایل این ناکامی، آسیب‌شناسی اولین گام اجرایی یعنی سیاستگذاری را انتخاب کرده، و معتقدند تنها در صورت اصلاح این مرحله، می‌توان به ادامه مسیر و کارایی فرهنگ در متن جامعه خوش‌بین بود.

اولین مرحله در سیاستگذاری فرهنگی، تعریف فرهنگ و شناسایی متغیرهای اساسی آن است. تعریف فرهنگ، دامنه و گستردگی سیاستها و حیطه عمل مدیران را مشخص می‌کند. تأثیر دیگر تعریف فرهنگ بر سیاستگذاری فرهنگی، شناسایی متغیرها و تعیین شاخصهایی است که تمرکز برنامه‌ریزی را به‌صورتی شفاف و حتی‌الامکان عینی ممکن می‌سازد. تعریف فرهنگ، اهداف کلان را، که معمولاً با ابهام و کلی‌گویی آمیخته است در قالبهای مشخص سیاستی هدایت می‌کند و

مدیران را از خلط سیاست فرهنگی با اهداف کلان آرمانی باز می‌دارد که گاه به صورتی غیر موجه سیاست فرهنگی خوانده می‌شود.

روش تحقیق

این پژوهش از نوع پژوهشهای نظری - کاربردی است که با به‌کارگیری روش توصیفی - تحلیلی صورت گرفته است. در این پژوهش، که از منابع کتابخانه‌ای و اینترنتی استفاده شده است، رصد آسیب‌شناسانه سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی مدنظر نگارندگان قرار دارد. هم‌چنین واکاوی وضعیت هویت ملی کشور از اهداف این مقاله است.

مفاهیم نظری پژوهش

از آنجا که سه مفهوم فرهنگ، سیاست فرهنگی و هم‌چنین هویت ملی از کلید واژه‌های اصلی این پژوهش است در این بخش این مفاهیم مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

مفهوم و کارکردهای فرهنگ

فرهنگ مجموعه هنجارهایی است که استانداردهای آنچه رفتار مقبولی را شکل می‌دهد، تعیین می‌کند (وحید و صفار، ۱۳۹۵: ۲۳). شورای عالی انقلاب فرهنگی در جزوه‌ای تحت عنوان «اصول سیاست فرهنگی»، فرهنگ را این‌گونه معنا می‌کند: فرهنگ بینش و منش هویت‌دهنده انسان در حوزه زندگی اجتماعی است که به‌عنوان فرآورنده عالی ذهن و فرایند پیچیده و پیشرفته فکر آدمی تحت تأثیر علل و عوامل موجد و... درونی و بیرونی در تمامی کارکردها و تمام مظاهر مادی و معنوی حیات وی تجلی می‌یابد و کلیت همتافته و به‌هم‌پیوسته‌ای از باورها، فضایل و ارزشها، آرمانها، دانشها، هنرها و فنون، آداب و رفتار جامعه را شامل می‌شود و مشخص‌کننده ساخت و کیفیت زندگی هر ملت است (شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۶۸: ۱۳).

فرهنگ فصل مشخصه انسانهاست. انسان بودن با فرهنگ داشتن مساوی است و فرهنگ شامل همه فعالیتها، دستاوردها و معارف مادی و معنوی انسانی است. با اینکه می‌توان گفت گستره وسیع فرهنگ بر تمامی زندگی اثرگذار است، متخصصان کارکردهای فرهنگ را از دیدگاه‌های مختلف مشخص کرده‌اند که شاخصترین آنها ذکر شده است:

- انسجام‌بخشی: مهمترین کارکرد فرهنگ از دیدگاه متفکران بزرگی چون دورکیم و پارسونز، انسجام‌بخشی و ایجاد وفاق اجتماعی است. از نظر پارسونز، مهمترین وظیفه سامانه فرهنگی، «حفظ و تداوم الگوها» است. به عقیده وی، فرهنگ مجموعه‌ای از ارزشها و باورهای خاص هر جامعه را در بر می‌گیرد که حفظ و باور به آن در تداوم جامعه نقش حیاتی و تعیین‌کننده‌ای ایفا می‌کند. فرهنگ جامعه با تأکید بر برخی ارزشهای خاص، فرد را به عمل به شیوه رفتاری ویژه ترغیب می‌کند؛ شیوه رفتاری که تداوم آن، سامانه اجتماعی را یاری می‌رساند (معینی، ۱۳۷۴: ۱۲)، از نظر جامعه‌شناسی، کارکرد اساسی فرهنگ، جمع‌آوری تعدادی اشخاص در جماعتی مشخص است. عوامل دیگر نیز به همین نتیجه می‌رسند؛ روابط خونی، پیوستگی جغرافیایی، همجواری در یک سرزمین و تقسیم کار؛ اما خود این عوامل که می‌توان آنها را «عینی» نامید در خود فرهنگ و به‌وسیله آن تعبیر و تفسیر می‌شود و فرهنگ به آنها معنایی فراتر از آنچه معمولاً دارد، می‌دهد؛ بدین ترتیب روابط خونی به روابط خویشاوندی تبدیل می‌شود و با منع زناشویی با محارم و قواعدی که ازدواج مجاز و ازدواج ممنوع را تعریف می‌کند و هنجارهایی گسترده و پیچیده می‌شود که روابط اشخاص گروه خویشاوندی واحد را تعریف می‌کند.

- هویت‌بخشی: اگر فرهنگ را مجموعه نگرشها، عقاید، آداب و رسوم و ارزشهایی بدانیم که در هر گروهی مشترک یا مطرح است، یکی از کارکردهای اساسی آن، ایجاد هویت ممتاز گروهی خواهد بود. این مجموعه، نشانه‌ها، نمادها و آثار خاص خود را در هر گروهی پدید خواهد آورد و به‌وسیله آن اعضای هر گروه خود را از اعضای گروه دیگر ممتاز خواهد پنداشت (صالحی امیری و عظیمی دولت‌آبادی، ۱۳۸۷: ۴۷ و ۴۶).

- قالب‌ریزی شخصیت: فرهنگ در واقع نوعی قالب است که در آن شخصیت‌های روانی افراد شکل می‌گیرد و این قالب، گونه‌های تفکر، معرفت، آرا و عقاید و... را عرضه و یا فراهم می‌کند.

- سازگاری: سازگاری انسان با محیط و مجموعه واقعیت‌هایی که باید با آن زندگی کند.

مفهوم سیاست فرهنگی

براساس الگوی شاین، فرهنگ بر سه سطح شکل می‌گیرد: سطح باورها و مفروضات، سطح هنجارها و ارزشها و سطح مصنوعات. سطحی از فرهنگ که امکان سیاستگذاری و برنامه‌ریزی دارد، سطح مصنوعات است. از تغییر و ایجاد تحول یا خلق هر مصنوع و به‌طور کلی مدیریت این سطح، می‌توان سطوح دیگر را مدیریت کرد. هم‌چنانکه با تغییر در مصنوعات، مردم تغییر در

باورها و ارزشها را احساس می‌کنند؛ چرا که در ذهن جمعی خویش، مصنوعات را به باورها و ارزشها متصل ساخته‌اند. مدیریت سطح باورها و ارزشها از طریق مصنوعات، پایانی بر افسانه «کنترل‌ناپذیری و مدیریت‌گریزی فرهنگ» است. البته این نباید به قیمت باور به افسانه‌ای دیگر با نام «کنترل‌پذیری و مدیریت مکانیکی فرهنگ» باشد که اگر مصنوع "الف" ایجاد شود یا تغییر یابد در ارزش یا باور "ب" تحول روی می‌دهد؛ موضوع پیچیده‌تر از این است (حسن بیگی، ۱۳۹۰: ۳۴۰).

از سویی دیگر، سیاست فرهنگی را می‌توان در پیوستاری چهار مرحله‌ای تبیین کرد؛ پیوستاری که از نظری‌ترین تا بنیادی‌ترین سطح تا عملیاتی‌ترین و اجرایی‌ترین سطح، فراگرد سیاست فرهنگی را در بر می‌گیرد و عبارت است از: ۱. نظریه‌پردازی فرهنگی ۲. سیاستگذاری فرهنگی ۳. برنامه‌ریزی فرهنگی ۴. مدیریت فرهنگی (صالحی امیری و دیگران، ۱۳۸۹: ۸). در واقع، تدوین و طراحی هر برنامه یا سیاست فرهنگی منوط به وجود نظریه‌ای مدون در زمینه مورد نظر به‌منظور نشان دادن نقطه آرمانی و بایسته‌های مترتب بر آن و نیز اصول و بایسته‌های بنیادین چگونگی حرکت به سوی آن (نظریه فرهنگی) در وهله اول و در گام بعد، ترسیم خط‌مشی‌ها و راهبردهای لازم و هم‌چنین ارائه سیاستها در جهت رسیدن به نقطه آرمانی مفهوم‌بندی‌شده در نظریه (سیاستگذاری فرهنگی) است و در مرحله بعد، عملیاتی‌سازی این راهبردها و آماده‌سازی آنها برای اجرا بر اساس برنامه‌ای مدون و هدفگذاری‌شده (برنامه‌ریزی فرهنگی) و در گام پایانی اجرای صحیح، جامع و منظم راهبردهای عملیاتی‌شده (مدیریت فرهنگی) است (عبدالملکی، ۱۳۹۲: ۱۶۲).

مهمترین کارکرد مورد انتظار از سیاست فرهنگی، ایجاد نوعی اتفاق نظر و سازگاری فرهنگی در جامعه از طریق خلق ارزشها و باورهای مشترک و مورد پذیرش مردم است. سیاست فرهنگی عرصه‌ای است که در آن از طریق فرهنگ و نه زور و خشونت، نظم اجتماعی استقرار و استمرار می‌یابد. از آنجا که سیاست فرهنگی در هر جامعه‌ای در صدد ایجاد و تثبیت نوعی نظم نمادین است، ارتباط نزدیک و پیوند استوار با نظام سیاسی یا شکل سامان سیاسی در هر جامعه دارد. هم‌چنین با توجه به ضرورت وجود نوعی نظم نمادین برای هر جامعه در تمام جوامع امروزی؛ نوعی از سیاست فرهنگی وجود دارد؛ اگرچه شیوه‌های اعمال و الگوهای سیاست فرهنگی جوامع متفاوت است (فاضلی و قلیچ، ۱۳۹۲: ۳۱۵ و ۳۱۶). مشتریان نیز معتقد است سیاستگذاری فرهنگی کارآمد باید بتواند اولاً در سطحی کلان، مفاهیم اساسی هویتی فرهنگ را ارائه کند و ثانیاً مفاهیم و

جهت‌گیریهای جانبی آن را شکل دهد و ثالثاً مرزهای فرهنگی را تصریح کند و رابعاً از درون آن بتواند اعمال، رفتار، جریانها، فعالیتها و سیاستهای فرهنگی ویژه‌ای را مطابق با مفاهیم مرکزی گفتمان فرهنگی هدایت، و یا ارائه کند. بدون تعریف هر گفتمان کلان، که از درون تاریخ و ارزشهای اساسی جامعه بر آمده باشد، سیاستگذاری فرهنگی در ورطه سطحی‌نگری و اقدامات بی‌معنی گرفتار می‌آید (اشتریان، ۱۳۸۹: ۵۳).

مفهوم هویت ملی

هویت ملی سطحی از هویت جمعی یا اجتماعی و به‌عبارتی دیگر از تجلیات هویت جمعی است. پسوند ملی، صفتی است که ریشه شکل‌گیری آن با تأسیس دولت ملی در سال ۱۶۴۸م در وستفالی مقارن بوده است و البته در قرن بیستم مورد کاربست گسترده در نظریه و عمل واقع می‌شود. ظهور دولت ملی با خود مفاهیمی نظیر قدرت ملی، امنیت ملی، اهداف ملی، منافع ملی و نیز هویت ملی را به‌همراه داشته است. این مفاهیم با یکدیگر ارتباط تنگاتنگی دارد و در ذات خود ترسیم‌کننده حدود و ثغور، دامنه، ماهیت و چگونگی رفتار هر واحد سیاسی در ابعاد داخلی و خارجی است (خسروی، ۱۳۹۰: ۷)؛ به دیگر سخن، مفهوم هویت ملی را می‌توان زاده عصر جدید نامید که ابتدا در اروپا سر برآورد و آن‌گاه از اواخر سده نوزدهم به خاور زمین و سرزمینهای دیگر راه یافت (اشرف، ۱۳۸۳: ۱۳۳). بنابراین، اصطلاح هویت ملی نسبتاً متأخر، و جایگزین اصطلاحات اولیه‌ای چون «منش ملی» و «آگاهی ملی» شده است که به‌صورت گسترده از قرن ۱۸ میلادی مورد استفاده قرار می‌گرفت. هویت ملی یکی از مهمترین گونه‌های هویت بود که در تعریف جوامع و ایجاد مرز بین آنها و دیگران نقش اساسی دارد (امینیان، ۱۳۸۶: ۷۲).

فرهنگ، مهمترین و غنی‌ترین منبع هویت است. افراد و گروه‌ها همواره با توسل به اجزا و عناصر فرهنگی گوناگون، هویت می‌یابند؛ زیرا این اجزا و عناصر، توانایی چشمگیری در تأمین نیاز انسانها به متمایز بودن و ادغام‌شدن در جمع را دارا هستند؛ به بیان دیگر، فرهنگ هم تفاوت‌آفرین است و هم انسجام‌بخش (گل محمدی، ۱۳۸۰: ۳۰). بر این اساس عناصر فرهنگی برای گروه‌های مختلف در مکانها و زمانهای مختلف، معانی و ارزشهای متفاوتی دارد (شکویی، ۱۳۸۲: ۲۰۵). محیط‌های جغرافیایی، تجسم فضایی فرهنگها و هویت‌های خرد و کلان به‌شمار می‌رود. بنابراین، هویت در درجه نخست برآمده از بنیادهای جغرافیایی محیط گروه‌های انسانی در مقیاسهای مختلف (قوم/ملت) است (تاجدوزیان، ۱۳۹۱: ۲۸).

در همین راستا هویت ملی، که بنیادی جغرافیایی دارد، مجموعه عناصر و مؤلفه‌های مشترک هر ملت مستقل است که افراد ملت نسبت به آنها خودآگاهی یافته‌اند و به واسطه آنها به یکدیگر احساس تعلق می‌کنند (قالیباف و پوینده، ۱۳۹۰: ۳). روکان و اروین ادعا می‌کنند هویت ملی می‌تواند حداقل به چهار جزء تقسیم شود: اسطوره که شامل برخی باورها می‌شود و بارزترین آنها دین و نمادهای فرهنگی است و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. زبان که گویاترین جزء هویت است. تاریخ که منظور از آن آگاهی نسبت به سرگذشت سرزمین و رویدادهای عاطفی مهم مربوط به گذشته فرهنگ مورد نظر است و بالاخره عوامل نهادی که شامل سازمانهایی می‌شود که به پیشرفت جنبه‌های گوناگون زبان، فرهنگ و در نتیجه به تقویت حس هویت کمک می‌کند (مویر، ۱۳۷۹: ۲۷).

دیوید میلر بر این باور است که هویت ملی پنج ویژگی دارد:

- اجتماع ملی بر باور مبتنی است؛ بدین معنا که ملتها زمانی پدید می‌آیند که اعضایشان یکدیگر را به عنوان هم‌وطن بپذیرند و باور کنند که در ویژگیهایی سهیم هستند.
 - ویژگی دوم ملیت، هویتی است که تداوم تاریخی را تجسم می‌بخشد.
 - سومین بعد متمایزکننده هویت ملی، هویت فعال است؛ بدین معنا که ملتها، اجتماعاتی هستند که با یکدیگر عمل می‌کنند؛ تصمیم می‌گیرند و به نتیجه می‌رسند.
 - بعد چهارم هویت ملی، پیوند یک گروه از مردم به مکان جغرافیایی خاصی است.
 - هویت ملی مستلزم شراکت افراد سهیم در برخی موارد است؛ به عبارت دیگر، مجموعه‌ای از ویژگیها که اغلب در گذشته به عنوان «منش ملی» مطرح بود (میلر، ۱۳۸۸: ۲۹-۳۳).

لازم به ذکر است که سیاست فرهنگی، بیشتر تجلی (ظاهری یا واقعی) هویت ملی است. همان‌طور که بیان شد در ابتدا عواملی چون ایجاد هویت ملی و ملت‌سازی دلیل روی آوردن به سیاستگذاری برای فرهنگ بوده است. بعد از جنگ جهانی دوم، استقلال یافتن کشورهای مستعمره و نیاز آنها به سیاستهایی برای حفظ و تقویت هویت ملی و برنامه‌ریزی برای یکپارچگی فرهنگی، سیاستگذاری فرهنگی را ایجاب می‌کند. بشیریه می‌نویسد «گفتمان ناسیونالیسم در سیاستهای فرهنگی در کنار قوم‌گرایی و سنت‌گرایی مطرح بود؛ اما نسبت به آن دو از اهمیت بیشتری برخوردار بوده و اغلب مبارزات ضد استعماری بویژه در قرن بیستم حول آن شکل گرفته است. در اینجا بر حفظ سنتهای فرهنگ بومی و ماقبل استعماری در سطح ملی تأکید شده است» (بشیریه،

۱۳۷۹: ۱۳۱).

هویت ملی در جمهوری اسلامی

یکی از مسائل حائز اهمیت برای حضرت امام خمینی (ره) به عنوان رهبر سیاسی انقلاب اسلامی و نظام برآمده از آن، هویت ملی بوده است. هویت ملی به این دلیل مهم است که با سرنوشت نظام سیاسی ارتباطی تنگاتنگ دارد به طوری که میزان استحکام هویت ملی با میزان دوام و استمرار نظام سیاسی رابطه مستقیم دارد (خواجه سروی، ۱۳۸۹: ۴). از نگاه امام خمینی (ره) مهمترین عامل تعیین کننده هویت ملت ایران، فرهنگ آن است. و از آنجا که فرهنگ ایرانیان از حدود ۱۴۰۰ سال پیش تاکنون تحت تأثیر اسلام بوده، در نتیجه فرهنگ اسلامی مهمترین عامل هویت ساز ایرانیان بوده است. منبع هویت سازی گاهی از سوی پادشاهان مورد حمله مستقیم قرار گرفته است که اوج آن را در زمان پهلوی اول شاهد هستیم. از سویی دیگر از آنجا که قرائت امام خمینی (ره) از دین اسلام با استناد به آیات قرآن و ارجاع به سیره نبوی و علوی، قرائتی اجتماعی است، تفکیکی میان دین از سیاست قائل نمی‌شود. اهمیت و اولویت دین در ساخت هویت ایرانیان، ناشی از نگرش امام خمینی (ره) به اهمیت زیرساختی و زیربنایی فرهنگ است؛ از همین روست که ایشان اجرای دستورهای دین و تحقق ارزشهای دینی فردی و اجتماعی را در ابعاد داخلی و خارجی احیای فرهنگ اصیل و ویژگیهای آن را نظیر خودباوری، استقلال، ایستادگی و مقاومت در برابر ظالم و غیره می‌داند. امام (ره) فرهنگ را اساس ملت و ملیت و استقلال ملت می‌داند و از آنجا که فرهنگ ایرانی را بیش از هر چیز برخاسته از دین اسلام می‌داند، می‌توان نتیجه گرفت که اساسی ترین مؤلفه تعیین کننده هویت ایرانیان در نگاه امام (ره) فرهنگ دینی است (خسروی، ۱۳۹۰: ۱۶). به دیگر سخن، پس از وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، نظام جمهوری اسلامی ایران نیز درصدد برآمد بر اساس شرایط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جدید پیش آمده به اتخاذ سیاستهایی در زمینه ملت سازی و ساخت هویت پردازد، بنابراین به تدوین سیاستهای کلی و مهمی چون قانون اساسی، برنامه‌های توسعه که از سال ۱۳۶۸ آغاز شد و سند چشم‌انداز بیست‌ساله ۱۴۰۴ پرداخت که با عنوان اسناد فرادستی نظام معروف شد. اسناد فرادستی نظام بیان کننده اصول، اهداف، آرمانها و سیاستهای کلان نظام در عرصه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، امنیتی، نظامی، علمی و... و به نوعی آنها را مشخص کرده است. یکی از مهمترین حوزه‌ها در اسناد فرادستی نظام، تصویب و اجرای سیاستهای کلان فرهنگی کشور و بویژه پرداختن به مسائل هویت ملی ایرانی است.

متخصصان امر عوامل متفاوتی را برای هویت ملی ایرانیان برشمرده‌اند؛ اما یکی از کاملترین جمع‌بندیها از عوامل هویت ملی در ایران را حافظ‌نیا در کتاب جغرافیای سیاسی ایران مطرح کرده است که شامل موارد ذیل می‌شود:

سرزمین مشترک ایران، تاریخ مشترک، زبان فارسی و شعبات فرعی آن، فرهنگ عامه ایرانی شامل آداب و رسوم، سنتها، مذهب تشیع، میراث و نمادهای فرهنگی مانند تخت جمشید، هنرهای بومی و سنتی ایرانی، میراث ادبی و معنوی ایرانی، میراث علمی و معرفت‌شناسی ایرانی، نمادهای ملی ایرانی، نشان ملی، پول ملی، نام کشور ایران و حکومت ملی (حافظ نیا، ۱۳۸۱: ۲۱۳). بنابراین می‌توان گفت هویت ایرانی، یک پایه نبوده و برخلاف برخی ملتها که هویتشان بر پایه عامل زبان یا نژاد مشترک استوار است، هویت ایرانی، چندپایه بوده و بر عواملی چون سرزمین مشترک، تاریخ مشترک، ادبیات مشترک، دین مشترک، آداب و سنتهای مشترک، فرهنگ مشترک و زبان مشترک استوار است. هر ایرانی که در یکی از این عوامل با ایرانی دیگر شریک نباشد در دیگر عوامل با او و دیگر ایرانیان اشتراک دارد (مجتهدزاده، ۱۳۸۷: ۱۳۹).

جایگاه هویت ملی در سیاست فرهنگی

جوامع پیچیده امروز برای سامان‌بخشی به زندگی شهروندان ناگزیر از سیاستگذاری در میدانهای مختلف هستند. از سویی، پرسش از هویت افراد، گروه‌ها و ملتها و سیاستگذاری آن از دغدغه‌های پایدار بشر بوده است. چه هویت به‌عنوان سازه‌ای معنایی هم متضمن تقسیم و تخصیص موقعیت‌ها و منابع است و هم از آن تأثیر می‌پذیرد؛ لذا محیط اجتماعی بویژه مناسبات قدرت حاکم بر این محیط در ساختن هویت نقش اساسی دارد؛ از این رو هویت با سیاست پیوندی تنگاتنگ دارد (رهبری، ۱۳۸۸: ۲۰). فرهنگ و هویت بنمایه تکوین و تداوم جوامع انسانی است. هویت ملی به‌منزله یکی از سطوح عالی هویت اهمیتی ویژه دارد؛ زیرا مانایی واحدهای سیاسی از رهگذر اتخاذ تدابیر مناسب برای ایجاد احساس تعلق اعضای آن به عناصر هویت ملی فراهم می‌شود و از آنجا که صورتبندی نیروی انسانی جوامع، درجات مختلف تنوع فرهنگی و هویتی را می‌نمایاند، حوزه‌های هویتی نیز مثل دیگر حوزه‌ها مشمول سیاستگذاری فرهنگی واقع می‌شود (کریمی و پارسا، ۱۳۹۸: ۴).

سیاستگذاری هویت ملی برای مانایی جوامع لازم است؛ زیرا از دید کارکردگرایانه، هویت ملی در حوزه سیاست، آرمانها را محقق می‌کند به حیات جامعه ملی و همبستگی آن مشروعیت

می‌دهد؛ بر میزان اقتدار گروهی می‌افزاید و محوری برای تجمیع و تبیین منافع سیاسی ایجاد می‌کند. قدرت مداوم هویت ملی به‌عنوان نیروی بسیج‌کننده موجب تقویت جدی دولت می‌شود و برعکس، وضعیت تنش بین دولت و ملت، خود منشأ بزرگترین ضعف و آسیب‌پذیری است (ابوالحسنی، ۱۳۸۸: ۱۷)؛ از این رو هویت‌سازی به‌عنوان سازوکار اصلی هماهنگی و کنترل اجتماعی برای دولت‌ها مهم است و شناسایی مبانی هویت‌بخش و همبستگی‌ساز، روش‌های ایجاد احساس تعلق، تعهد و وفاداری به اجتماع، چگونگی استمرار و رفع موانع تحقق و تداوم آن ضرورتی انکارناپذیر است (حیدری، ۱۳۹۶: ۴). چنین هدفی به خودی خود و یا اتفاقی به‌دست نمی‌آید، بلکه مستلزم سیاست‌گذاری‌های کارآمد است؛ از این رو دولت‌ها می‌کوشند فرایند هویت‌سازی را از راه سیاست‌گذاری هویتی سامان دهند و از این طریق پاسدار نظم اجتماعی و استواری سیاسی باشند (بریور، ۲۰۰۷: ۳۱۷).

اعتقاد بر این است که سیاست فرهنگی برای فرایند ملت‌سازی و شکل‌گیری منافع در درون جوامع گوناگون، عنصری محوری است و از توان زیادی برای بسیج منافع و ساختن هویت جمعی برخوردار است (لا و مونی، ۲۰۱۲: ۱۶۱). دولت‌ها همواره در ساخت هویت و ملت‌سازی نقش اساسی داشته‌اند و با توجه به شرایط جامعه و عناصر و مؤلفه‌های هویتی خود، به اتخاذ سیاست‌های هویتی مناسب دست می‌زنند؛ برای مثال اقدامات رژیم پهلوی در پیشبرد سیاست دولت - ملت‌سازی در شاخص اشباع سرزمینی به ارزشهای ملی ایران باستان، حل مقطعی اختلافات مرزی، بیگانگی و تضاد قومیتها با دولت مرکزی، رفع تهدیدات خارجی و در شاخص همبستگی ملی به دولت ملی مدرن، احیاگر اقتدار ایران باستان و همکار و متحد بلوک غرب، عدم توجه به حقوق شهروندی و در شاخص ثبات سیاسی به دولت رانتینر و رشد اقتصادی به دلیل درآمدهای نفتی، نهادهای مردم سالارانه متعدد اما ناکارآمد و افزایش بودجه نظامی به بهای کاهش بودجه بخش‌های عمرانی انجامید (ملایی و ازغندی، ۱۳۹۰: ۱۵۹ و ۱۶۰).

وقوع انقلاب اسلامی، بنیانها و شرایط متفاوتی را برای هویت ملی رقم زد. رهبر معظم انقلاب در بیان عناصر هویت‌ساز جمهوری اسلامی به سه عامل اسلام، انقلاب و سابقه تاریخی اشاره می‌کند و سپس به تبیین هر سه مؤلفه می‌پردازد: «اسلامی بودن ما یعنی ارزشها و اصول اسلام، تشکیل‌دهنده هویت ما است. انقلاب بخش مهمی از هویت ماست. انقلاب یعنی آن حرکت تحولی عمیقی که با تکیه به اسلام توانست وضعیت کشور را عوض کند و یک قلم مهم آن این بود که

ملت را از حاشیه بیرون آورد؛ وارد متن اداره کشور کرد. ملت ایران در طول قرنهای متمادی در ذیل حکومتها تعریف می‌شد؛ نقشی در ایجاد حکومتها نداشت. ریشه‌داری ما در تاریخ یعنی نیروهای انسانی ما در طول تاریخ، دارای افکار بلندی بوده‌اند و در طول تاریخ به حسب موقعیت زمانی، کارهای بزرگی انجام داده‌اند و به بشریت حرکت داده‌اند» (امام خامنه‌ای: ۱۳۹۶/۰۳/۲۲).

برای کشورهای در حال توسعه نظیر ایران، که در ابعاد چهارگانه اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آسیب‌پذیر هستند، مرحله اول تأکید باید بر اشتراکات عقلی و عاطفی با مراجعه به فصول مشترک ابعاد انسانی، مذهبی و ملی در سطح جامعه باشد به طوری که هویت جامعه‌ای اکثر آحاد در رأس دیگر هویت‌های جمعی آنها قرار گیرد و اکثریت افراد، داوطلبانه در سایه چتر مفاهیم فرهنگی بایستند (صالحی امیری و عظیمی دولت آبادی، ۱۳۸۷: ۹۹). برای شفافیت بیشتر بحث، نمونه‌ای از سیاست‌هایی مطرح می‌شود که برای هویت ملی کاربرد دارد:

الف. تقویت مؤلفه‌های فرهنگی هویت ملی از قبیل باورهای دینی، اسطوره‌ها و افسانه‌های ایرانی، آداب و رسوم و سنت‌های دینی ملی، نمادها (فرهنگ عامه و زبان فارسی، پرچم، سرود ملی، موسیقی سنتی، نمادهای زیبایی‌شناختی و معماری ایرانی - اسلامی)، خاطرات و حافظه جمعی و نقطه عطف تاریخی ایران (مقاومت در برابر تهاجمات خارجی، انقلاب اسلامی و دفاع مقدس)، مشاهیر رشته‌های مختلف، به رسمیت شناختن حقوق خرده‌فرهنگها در چارچوب هویت ملی و تقویت ارزشهای مشترک بین خرده فرهنگها.

ب. کنترل عوامل تضعیف کننده هویت ملی از قبیل جلوگیری از بحرانها و تنشهای قومی، پرهیز از قوم‌گرایی و تبارگماری در عرصه حاکمیت سیاسی، شناسایی و کاهش تأثیرات منفی هویت‌های فراملی (اشتریان، ۱۳۹۱: ۹۷).

واقعیت‌های تاریخی نشان می‌دهد که هویت‌سازی ملی، فرایندی همیشگی و ناتمام است و نباید تصور شود که وقتی ملتی شکل گرفت به خودی خود تداوم می‌یابد و به هیچ تلاش و سازوکار پشتیبانی کننده نیاز ندارد؛ بلکه برعکس، ملت و روح ملت بودگی در معرض فراز و فرود و چالشهای جدی قرار دارد و حتی گاهی دولت ملت‌های تاریخی نیز با مشکلاتی همانند ناسیونالیسم گروه مسلط، خرده ناسیونالیسم‌های قومی و فرهنگی در قالب جدایی‌طلبی روبه‌رو می‌شوند. به‌علاوه این نکته نیز مهم است که تنها توسل به راه‌حلهای سیاسی و دموکراسی انتخاباتی برای حل و فصل تنوع فرهنگی و ایجاد جامعه‌ای باثبات کافی نیست؛ بلکه لازم است هویت ملی با کاربست

سیاست‌های فرهنگی کم‌هزینه و کم‌مخاطره‌تر، همیشه مراقبت و بازتولید شود (دنی و هان، ۲۰۰۸: ۲)؛ از این رو در کشورهای مختلف، دولت‌ها راه‌هایی را جستجو می‌کنند تا هویت ملی را ایجاد و تقویت کنند و بدین وسیله حس پیوستگی، تعلق و وفاداری شهروندان را تحصیل کنند و استمرار بخشند و درست اینجا نقطه‌ای است که سیاست فرهنگی کارساز واقع می‌شود و به منزله یکی از عناصر قانونی ملت‌سازی، پایدار جلوه می‌کند (کریمی و قاسمی طوسی، ۱۳۹۳: ۲۶).

سیاست فرهنگی در ایران

برای فهم مطالعات سیاست فرهنگی در ایران باید از آغاز شکل‌گیری پدیده اجتماعی سیاست فرهنگی در ایران شروع کرد؛ زیرا پس از شکل‌گیری این پدیده است که مطالعات آن ضرورت و معنا پیدا می‌کند. البته شکل‌های گوناگون مداخله دولت‌ها، حاکمان، نهادها و سازمان‌های عمومی در فرهنگ پیش از به وجود آمدن فرایند مدرنیته در ایران وجود داشته ولی سیاست فرهنگی به معنای دقیق امروزی کلمه، پدیده‌ای مدرن است.

به‌طور تاریخی، مداخله دولت‌ها و سازمان‌ها در فرهنگ در شکل‌گیری و تحول فرهنگ‌ها نقشی تعیین‌کننده و قاطع نداشته است. این مداخلات اغلب به زمینه‌هایی چون سیاست‌گذاری هنری و میراث فرهنگی محدود بوده است و روند تحول فرهنگ (در دو معنای انسان‌شناختی و زیبایی‌شناختی)، درون‌زا، سازمان‌نیافته، تدریجی، ناخودآگاه و کند را شامل می‌شود که به‌طور عمده تحت تأثیر تحولات کلان تمدنی و تحول ساختارهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بوده است. در واقع در شکل‌دادن به فرهنگ و تحول آن، قدرت نیروها و جامعه مدنی بر قدرت نیروها و جامعه سیاسی چربیده است. اگرچه دولت‌ها و سازمان‌های عمومی در روند زندگی اجتماعی دخالت می‌کردند دولت در ایران از نیمه قرن نوزدهم وارد حوزه زندگی روزمره مردم شده است. ورود دولت به زندگی روزمره ایرانیان در پی تحول در نگرش و بینش نخبگان سیاسی و فرهنگی ایران به وجود آمد (فاضلی و قلیچ، ۱۳۹۲: ۱۶).

دولت از زمان جریان مشروطه (۱۲۸۵) به بعد، به‌طور رسمی، عهده‌دار وظایف گسترده‌ای در زمینه آموزش عمومی، حفظ میراث فرهنگی، تأمین اوقات فراغت گروه‌هایی از مردم، گسترش فرهنگ مدرن، حفاظت از ارزش‌های دینی و اخلاقی و بسیاری از فعالیت‌های فرهنگی شد. با شکل‌گیری دولت مدرن در زمان رضاشاه بر مداخله دولت در حوزه فرهنگ و جامعه افزوده شد. از آن زمان تاکنون، سیاست فرهنگی یکی از مهمترین ارکان نظام سیاسی در ایران بوده است.

امر زمینه بحث و گفت‌وگو درباره سیاست فرهنگی در حوزه عمومی (مطبوعات و رسانه‌ها) و بررسی‌های دانشگاهی یا تحقیقات سفارشی سازمانها را ایجاد کرد (همان: ۱۸).
 بررسی‌های تحلیلی نشان می‌دهد که سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی در موقعیتهای مختلف چهره‌های متفاوتی داشته است. روند سیاست فرهنگی ایران در سه گفتمان قابل تقسیم‌بندی است که عبارت است از:

۱. گفتمان آموزش محور: در اوایل انقلاب اسلامی با اینکه وقوع انقلاب، تحول فرهنگی جدی در کشور ایجاد کرده بود، نظام سیاسی جدید هم برای ایجاد تغییرات کلان برنامه داشت. این تغییرات بیش از هر چیز به مسائل فرهنگی معطوف، و دانشگاه‌ها به‌عنوان مراکز مهم فرهنگی و آموزشی بیشتر از نهادهای دیگر مدنظر بود به‌طوری که در فروردین ۱۳۵۹ دستوری از سوی امام خمینی (ره) مبنی بر ایجاد تغییرات در دانشگاه‌ها صادر شد. ایشان در این فرمان بر ضرورت تحول اساسی دانشگاه‌ها، تصفیه استادان مرتبط با شرق و غرب و تبدیل دانشگاه به محیطی سالم برای تدوین علوم عالی اسلامی تأکید کردند. این فرمان نقطه آغاز تشکیل شورایی است که پس از آن، متولی سیاستگذاری فرهنگی شد. امام امت (ره) در این فرمان بر نقش محوری آموزش و دانشگاه در فرهنگ‌سازی تأکید کردند و این نگرش نسبت به سیاستگذاری فرهنگی در فرمان شهریور ۱۳۶۲ ایشان بیشتر خود را نشان داد. در این دوران، انقلاب فرهنگی بیشتر بر حوزه آموزش تمرکز کرد و ارتقای آموزه‌های دینی و فرهنگی از طریق آموزش در دانشگاه‌ها و مدارس دنبال شد. وضعیت نابسامان دانشگاه‌ها در آن مقطع، اعتقاد به نقش آموزش در فرهنگ و اعتلای فرهنگی و نیاز به اسلامی کردن محتوای آموزشی باعث شد که آموزش اصلی‌ترین وظیفه شورای انقلاب فرهنگی انگاشته شود.

۲. گفتمان مدیریت و برنامه‌ریزی فرهنگی: جمهوری اسلامی ایران با پشت سر گذاشتن دوران جنگ و رسیدن به ثبات نسبی با مفهوم جدیدی به نام تهاجم فرهنگی روبه‌رو شد؛ موضوعی که با هوشمندی رهبر معظم انقلاب اسلامی رصد و بیان گردید. در این دوران بتدریج مردم با پدیده‌های جدیدی مانند ویدئو و ماهواره روبه‌رو شدند و موج جهانی شدن تحت تأثیر فناوری و هم‌چنین کمرنگ شدن مرزهای سیاسی و فرهنگی، نظام را با چالشهای جدیدی روبه‌رو کرد. در ادامه سیر تطور شورای عالی انقلاب فرهنگی، مقام معظم رهبری در تاریخ ۱۳۷۵/۹/۱۴ طی حکمی اهمیت و وظایف جدید این شورا را گوشزد کردند و به این ترتیب شورا وارد مرحله جدیدی شد که مرحله

برنامه‌ریزی و مدیریت فرهنگی بود. براین اساس شورای عالی انقلاب فرهنگی عالی‌ترین مرجع سیاستگذاری، تعیین خط‌مشی، تصمیم‌گیری، هماهنگی و هدایت امور فرهنگی، آموزشی و پژوهشی کشور در چارچوب سیاست‌های کلی نظام به‌شمار می‌رود که تصمیمات و مصوبات آن لازم‌الاجرا و در حکم قانون است.

در این دوره، برنامه‌ریزی و سیاستگذاری فرهنگی در شورای عالی انقلاب فرهنگی فقط دانشگاه‌ها را هدف قرار نداد، بلکه توسعه و اصلاح فرهنگی در تمام سطوح را نشانه گرفت. از مهمترین مصوبه‌های این دوره، اصول سیاست فرهنگی، سیاست‌های مقابله با تهاجم فرهنگی، ارزشهای اساسی و شاخصهای فرهنگی، آیین‌نامه شورای فرهنگی - اجتماعی زنان و شورای عالی جوانان است که در آن حوزه فرهنگ فراتر از گذشته مورد توجه قرار گرفت و مؤلفه‌های زیادی مانند سبک زندگی، آداب و رسوم، اقشار اجتماعی و... وارد تعریف، و تلقی شورای عالی انقلاب فرهنگی از مقوله فرهنگ شد.

۳. گفتمان مهندسی فرهنگی: در آخرین زنجیره از تحولات شورای عالی انقلاب فرهنگی در تاریخ ۱۳۸۳/۱۰/۰۸، رهبر معظم انقلاب اسلامی یکی از مهمترین تکالیف شورا را مهندسی فرهنگی بیان کردند؛ اما این گفتمان، هنوز تعریف یکسانی بین اعضای شورا ندارد. برخی، مهندسی فرهنگی را حداقلی می‌دانند و معتقدند فرهنگ باید آزادانه راه خود را انتخاب کند و وظیفه مسئولان فقط مدیریت و برنامه‌ریزی برای توسعه است؛ اما عده دیگری تلقی حداکثری از این مقوله دارند و معتقدند باید به‌طور واضح و آشکار وارد فرایند فرهنگ‌سازی و فرهنگ‌پذیری جامعه شد (شریفی و فاضلی، ۱۳۹۱: ۷۸). از سال ۱۳۸۳ به بعد نیز این شورا مصوبه خاصی را در حوزه این گفتمان به تصویب نرسانده است و به‌نظر می‌رسد که شورا دچار نوعی سردرگمی مفهومی و تعریفی از واژه مهندسی فرهنگی شده است.

نظام سیاستگذاری فرهنگی در جمهوری اسلامی

الف. رهیافت رسمی

نظام رسمی - قانونی و سلسله‌مراتب سیاستگذاری در جمهوری اسلامی ایران، بازتاب‌دهنده نظام تصمیم‌گیری است. نظام سیاستگذاری در ایران از قانون اساسی به‌عنوان مبنای قوانین آغاز می‌شود؛ پس از آن مجموعه‌ای از اسناد رسمی، سیاست‌های نظام را بازتاب می‌دهد. نخستین سند، سند چشم‌انداز است که افق و دورنمای نظام را مشخص می‌کند. براساس این

سند و برای دستیابی به اهداف آن، سند دیگری توسط مجمع تشخیص مصلحت تدوین، و پس از تصویب رهبری توسط ایشان ابلاغ می‌شود. این سند، سیاستهای کلی نظام نام دارد که مبنای سند بعدی یعنی قانون برنامه پنجساله و قوانین عادی است. سیاستهای کلی، قانون نیست و برای تبدیل شدن به قانون باید به لایحه‌ای قانونی تبدیل شود و به تصویب مجلس برسد. قانون برنامه چهارم و پنجم، سیاستهای اصل ۴۴ قانون اساسی از جمله سیاستهای کلی است که به قانون تبدیل شده است (اشتریان، ۱۳۹۱: ۱۸۲).

در مرحله بعدی، قانون بودجه قرار دارد که اعتبارات اجرای برنامه را به مدت یک‌سال تعیین می‌کند؛ به عبارتی قانون بودجه، برنامه یک‌ساله تلقی می‌شود. نظام تصمیم‌گیری در حوزه فرهنگ در همان چارچوب است؛ منتها با تغییراتی در نهادهای تصمیم‌گیری. مهمترین نهادی که به این چارچوب اضافه می‌شود، شورای عالی انقلاب فرهنگی است. این شورا به‌عنوان عالیترین نهاد تصمیم‌گیری در حوزه فرهنگ نقش قانونگذاری نیز ایفا می‌کند؛ هرچند در اجرای این نقش با انتقادهایی روبه‌رو است. البته شورای عالی انقلاب فرهنگی به لحاظ نمودن سیاستهای کلی ابلاغی توسط رهبری نیز موظف است.

سلسله‌مراتب تصمیم‌گیری فرهنگی در نظام جمهوری اسلامی ایران به ترتیب زیر است:

۱. رهبری
 ۲. مجمع تشخیص مصلحت به‌عنوان نهاد مستشاری رهبری
 ۳. شورای عالی انقلاب فرهنگی
 ۴. مجلس شورای اسلامی
 ۵. معاونت نظارت راهبردی ریاست جمهوری
 ۶. شورای فرهنگ عمومی
 ۷. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
 ۸. دفترهای فرهنگی (معاونت نظارت رهبری و هیئت دولت) به‌عنوان ستادهای کارشناسی
- البته سازمانها و نهادهای فعال در سیاستگذاری فرهنگی ایران به این موارد خلاصه نمی‌شود و در برگیرنده دستگاه‌های ذیل نیز هست:

۱. نهادهای رسمی تصمیم‌گیری فرهنگی

- شورای عالی انقلاب فرهنگی

- شورای فرهنگ عمومی
- وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
- وزارت آموزش و پرورش
- ۲. نهادهای عمومی غیر دولتی
- معاونت فرهنگی و اجتماعی شهرداری تهران
- سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران
- سازمان دانش‌آموزی
- بسیج
- ۳. نهادهای غیر رسمی
- حوزه‌های علمیه
- هیئت‌های مذهبی
- و...

در بررسی نظام تصمیم‌گیری فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران شاهد فریند همزمان و دوگانه‌ای هستیم. فرایندی از بالا به پایین و از پایین به بالا. فرایند نخست، فرایندی است که طی آن اهداف و سیاستهای فرهنگی به تصویب می‌رسد. نظام کارشناسی که از بدنه‌های مختلف اجرایی نشئت می‌گیرد، به کارشناسی تصمیم‌ها مبادرت می‌ورزد و آنها را به مراجع بالاتر گزارش می‌کند تا مراجع رسمی در این زمینه به تصمیم‌گیری اقدام کنند. فرایند کارشناسی و تدوین و تصویب سیاستهای فرهنگی، طولانی و چندمرحله‌ای است. طولانی‌بودن این نظام باعث می‌شود آنچه در لایه‌های پایین کارشناسی تصویب می‌شود تا به مراحل بالا برسد، دچار تغییر و تحولات عمده‌ای شود. این فرایند در طی مسیر عمودی خود تحت تأثیر چانه‌زنی‌ها، فشارهای دیوانسالاری و عوامل سیاسی قرار می‌گیرد و معمولاً کارشناسیها قربانی ملاحظات دیگر می‌شود.

تصور بر این است که فرایند از پایین به بالا، فرآیندی کارشناسی است که تصمیم‌گیری را آماده می‌کند و سپس با فرایند بالا به پایین، که سیاسی است، تصمیم قطعی گرفته می‌شود؛ اما عملاً فرایند پایین به بالا نیز به علت تقاطع و مراحل زیادی که دارد، سیاسی می‌شود (اشتریان، ۱۳۹۱:

ب. رهیافت تدریجی - تحلیلی

اگر درباره انطباق الگوی تدریجی بر تصمیم‌گیری فرهنگی در ایران به انواع چهارگانه تصمیم‌گیری از نظر «بروک» و «لیندبلوم» مراجعه کنیم، مشاهده می‌شود که به لحاظ شکلی، تصمیم‌گیری فرهنگی در ایران از نوع تحلیلی است و نه تدریجی گسسته؛ به بیان دیگر معمولاً میزان تغییرات در سیاستهای فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، متعالی و بلندپروازانه و هم‌چنین کلی است؛ اما سطح اطلاعات در حوزه تصمیم‌گیری کم است. در تقسیم‌بندی این دو نویسنده، آن‌گاه که میزان تغییرات زیاد و سطح اطلاعات موجود، کم باشد، تصمیم‌گیری از نوع تحلیلی خوانده می‌شود و نه انقلابی، عقلایی یا تدریجی گسسته؛ بدین سان نه سنجش منافع بلکه تحلیل اهداف، مبنای تصمیم‌گیری است. این الگو با توجه به ماهیت ارزشی و هنجاری سیاستگذاری فرهنگی در جمهوری اسلامی، نقطه عزیمت خود را از تحلیل ارزشی خود بیرون می‌کشد؛ از همین روست که در بسیاری از اسناد فرهنگی، ارجاعات به اصول و مبانی ارزشی و تعیین اهداف متعالی دیده می‌شود؛ هرچند گاه افراط در این امر باعث شده است که در برنامه‌های عملیاتی، نظام سیاستگذاری فرهنگی در ایران با مشکل و خلأ روبه‌رو شود.

ج) رهیافت روانشناسانه (ترس)

رهیافت ترس نیز اساساً تحلیلی است و پذیرش آن، محتوای تحلیلی تصمیم‌گیری فرهنگی را در ایران نشان می‌دهد. به نظر الگوی تحلیلی «بروک» و «لیندوم» از این حیث که بر محتوای تحلیل تأکید زیادی نمی‌کند، ناقص است و در حد چهارچوب کلانی برای تحلیل تصمیم‌گیری مناسب است. ترس یا به تعبیر دقیق‌تر، نگرانی عامل مهمی در سیاستگذاری فرهنگی در ایران است؛ سابقه تاریخی جمهوری اسلامی و تهدیدات سیاسی، نظامی، فرهنگی که رژیم سیاسی را تهدید کرده است. سابقه تاریخی صد سال اخیر، که نوعی رویارویی فرهنگی از سوی مدرنیسم با باورهای مذهبی مردم را تداعی می‌کند و چالشهای فرهنگی رژیم پهلوی با مبانی ارزشی و دینی همگی ترس یا نگرانی از دشمن و واکنشهای ناشی از آن را در ذهنیت سیاستگذاران فرهنگی نهادینه کرده است (اشتریان، ۱۳۹۱: ۱۹۲).

جایگاه فرهنگ در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

در قانون اساسی، مبانی و پایه‌های ارزشی جمهوری اسلامی تبیین، و دین و مذهب رسمی

کشور تعیین شده است. نخبگانی نیز که قرار است نگهبان و روشنگر این ارزشها باشند، یعنی فقها تعیین شده‌اند و بر امر به معروف و نهی از منکر تأکید ویژه شده است. اهداف فرهنگی نظام به طور عمده شامل ایجاد محیط مناسب برای رشد فضایل، جلوگیری از نفوذ اجانب، تحکیم برادری اسلام و تنظیم سیاست خارجی کشور براساس معیارهای اسلام است.

مهمترین ویژگی مورد تأکید فرهنگ در قانون اساسی، نیاز به حمایت فرهنگ است. هویت‌بخشی و سازنده‌بودن، اجتماعی‌شدن و عامل وحدت‌بودن از دیگر ویژگیهای مورد تأکید فرهنگ است. مهمترین کارکردهای مورد انتظار از فرهنگ در قانون اساسی عبارت است از: تربیت عمومی و اجتماعی کردن، تطهیر فضای عمومی و اصلاح جامعه، ایجاد هویت و انسجام ملی و مبارزه با ورود فرهنگهای بیگانه و استقلال ملی.

بر اساس اصول ۳، ۴، ۱۹، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، آرمانهای فرهنگی و اجتماعی انقلاب اسلامی عبارت است از: ایجاد محیط مساعد برای رشد فضائل اخلاقی بر اساس ایمان و تقوا، مبارزه با مظاهر فساد و تباهی، افزایش سطح آگاهیهای عمومی، آموزش و پرورش همگانی، تقویت روح بررسی، تتبع و ابتکار و تشویق محققان، رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه، ایجاد نظام اداری صحیح، تأمین حقوق همه‌جانبه افراد، توسعه و تحکیم برادری اسلامی، تدوین قوانین و مقررات مدنی مناسب، برقراری حقوق مساوی برای مردم بدون توجه به قوم، قبیله، رنگ و نژاد، برخورداری همگان از تأمین اجتماعی، گسترش آزادیهای اجتماعی قانونمند. دستیابی به بینشی عمیق از حوزه فرهنگ و هنر در قدم اول نیازمند بررسیهای دقیق معرفتی و شناختی است (امیرزاده و بهستانی، ۱۳۹۳: ۹۸).

آسیب‌شناسی سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی

همان‌گونه که بیان شد، سیاستگذاری فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران، کارنامه چندان موفق‌تری ندارد و معایب این سامانه، ناکارآمدی سیاست فرهنگی کشور را سبب شده است. واکاوی نگارندگان این پژوهش، آسیبهای ذیل را در نظام سیاستگذاری فرهنگی جمهوری اسلامی شناسایی کرده است:

۱. حاکمیت‌نکردن سیاست فرادستی بلندمدت بر سیاستهای فرهنگی پنجساله

اولین مشکل در نظام سیاستگذاری فرهنگی کشور ما، عدم حاکمیت سیاست بلندمدت بر سیاستهای فرهنگی پنجساله است که در آن سمت و سوی کلی حرکت نظام سیاستگذاری فرهنگی

مشخص، و سیاستهای فرهنگی پنجساله در جهت آن تدوین شود. البته در سال ۱۳۷۱ اصول سیاست فرهنگی کشور تدوین شد و به تصویب شورای عالی انقلاب فرهنگی رسید ولی این سیاست به دلیل مشکلات مختلف در نظام فرهنگی، که در ادامه خواهد آمد، نتوانست در جایگاه سیاست بالادستی فرهنگی ایفای نقش کند و به حرکت نظام سیاستگذاری فرهنگی جهت دهد.

۲. عدم التزام به اصول علمی تدوین سیاست

پیروی نکردن از اصول علمی تدوین سیاست موجب شده است که سیاستهای فرهنگی ما بعضاً غیر شفاف، مبهم و چندپهلوی تعریف شود و راه طفره‌روی مجریان را باز کند. همچنین، هدفگذاریهای غیر واقع‌بینانه و تمایل به گنجاندن "هر آنچه خوب است" در بخش فرهنگ برنامه‌های توسعه، بدون توجه به لزوم محدود کردن تعداد اهداف مورد نظر در دوره‌های زمانی خاص، باعث ناتوانی در دستیابی به اهداف و در نتیجه، تکرار بدون پیشرفت سیاستها در برنامه‌های مختلف شده است. یکی دیگر از مسائل مهم در تدوین سیاستها، بی‌توجهی به اقتضائات بخشهای مختلف کشور و کتابت نسخه واحد برای تمام مناطق است که اجرای سیاستها را مشکل می‌سازد و باعث اجرای سلیقه‌ای سیاستها و یا اجرای غیر اثربخش آنها در مناطق مختلف کشور می‌شود. نهایتاً نیز وجود نگاه کوتاه‌مدت و غیر آینده‌نگرانه و غیر راهبردی در برنامه‌ریزی را می‌توان مشکل دیگری دانست که به هزینه‌های معنوی و مادی بسیاری برای کشور منجر شده است.

۳. ضعف در تعریف مسائل فرهنگی

سیاستگذاری از تعریف مسئله آغاز، و سیاستها برای حل مسائل عمومی وضع می‌شود؛ ولی یکی از آسیبهای مهم در نظام سیاستگذاری فرهنگی ما، که به اثربخشی سیاستهای فرهنگی منجر شده، ضعف در شناخت و تعریف مسائل فرهنگی و در نتیجه وضع‌نشدن سیاستها براساس نیازهای واقعی اکثر جامعه است.

۴. عدم تعریف مفاهیم و ارزشهای بنیادین

سیاستگذاری فرهنگی در ایران نیازمند تعیین و تعریف مفاهیم اساسی ارزشی فرهنگی هم‌چون معنویت، عدالت فرهنگی و دیگر ارزشها براساس نگرشهای دینی است. این مفاهیم باید به‌صورت شفاف، تعریف، و یا به تعبیر دقیقتر تصریح شود؛ در عین حال این مفاهیم مرکزی باید بتواند به‌گونه‌ای شفاف به موضوعاتی چون آزادی فرهنگی، نقش دولت در فرهنگ، عرف، مدیریت اجتماعی فرهنگ، فرهنگ عامه و... بپردازد و با ارزشها انطباق یابد و معانی و صورتهای خاصی به

آنها بدهد (اشتریان، ۱۳۸۹: ۲۱).

۵. کلی‌گویی و نبود آمار و اطلاعات

سیاست‌های فرهنگی تدوین‌شده، بسیار خلاصه و حاوی مجموعه‌ای از عنوان‌های کلی است که خود نیازمند شرح و تفسیر است و فاقد استنتاج‌های مبتنی بر آمار مقایسه‌ای و شاخص‌هایی در زمینه مصرف کالاهای فرهنگی و نیز ارزیابی باورها و سطوح کلی جامعه است. اصول مصوب سیاست فرهنگی هم‌چون مباحث نظری بر پیش‌فرض‌های بدون کارکرد استوار، و در واقع، تاریخ مصرفی برای این اصول کلی پیش‌بینی نشده است (کرمانی، ۱۳۸۲: ۴۳).

۶. سیاست‌گذاری غیر تعاملی

خط‌مشی، هنگامی قرین توفیق عملی است که از طریق تعامل سیاست‌گذاران و مجریان و با در نظر گرفتن نقش گروه‌های ذی‌نفع و خواسته‌های مشروع جامعه تدوین شود ولی در حال حاضر چون در تدوین سیاستها، کمتر از سازوکارهای تعاملی استفاده می‌شود از سویی مسائل واقعی که می‌تواند هنگام اجرا به وجود آید در سیاست لحاظ نمی‌شود و پیش‌بینی‌های لازم برای آنها صورت نمی‌گیرد و از سوی دیگر باعث می‌شود دغدغه و درک لازم نسبت به سیاست در مجریان ایجاد نشود. در نتیجه این مشکلات، سیاستها با موفقیت کامل اجرا نمی‌شود و آثار لازم را در جامعه بر جا نمی‌گذارد.

۷. درک متفاوت از وضعیت موجود و مطلوب فرهنگی کشور

برای تعریف مسئله و سیاست‌گذاری در جهت حل آن باید وضعیت موجود بدرستی و به‌طور شفاف و واقعی مورد توافق سیاست‌گذاران باشد و وضع مطلوب نیز مورد اجماع نسبی آنها قرار گیرد. اکنون فاصله بسیار زیادی در زمینه ادراک وضعیت موجود بین سیاست‌گذاران وجود دارد به طوری که برخی نگاهی بسیار خوش‌بینانه به وضعیت موجود فرهنگی کشور دارند؛ پس سیاست‌هایی آرمانی و دست‌نیافتنی تدوین می‌کنند و برخی نگاهی بسیار بدبینانه دارند و همه چیز را از دست‌رفته تلقی می‌کنند. از سوی دیگر، یکی وظیفه دولت را سیاست‌گذاری برای اصلاح اخلاق جامعه و رایج کردن آداب مشخص، شناخته‌شده و مشهود دینی می‌داند و دیگری وظیفه دولت را برآوردن نیازهای عمومی فرهنگی همچون آسانسازی دسترسی به خدمات و کالاهای فرهنگی از قبیل کتاب، سینما و تئاتر می‌داند (اشتریان، ۱۳۹۱: ۲۹).

در این وضعیت که دامنه درک از وضع موجود پراکنده و گسترده است، سیاست‌گذاری بسیار

مشکل خواهد بود. از سوی دیگر، وضع مطلوب فرهنگی کشور نیز مورد اجماع سیاستگذاران نیست و نگاه‌ها و رویکردهای مختلف و گاه متعارضی در زمینه فرهنگ مطلوب نزد دست‌اندرکاران وجود دارد.

۸. کمبود وفاق درون و بین مراجع سیاستگذاری و اجرا

لازمه اجرای موفق سیاستها، وفاق درون و بین مراجع سیاستگذاری و اجرا است که در نظام سیاستگذاری فرهنگی کشور ما، این وفاق عملی به میزان لازم وجود ندارد. در واقع، گفتمانی‌نشدن سیاستها، باعث تشتت تلقی از فرهنگ و جایگاه آن نزد سیاستگذاران و مجریان، ایجاد تعارض دیدگاهی بین مجریان واقع‌نگر و سیاستگذاران آرمانگرا و درک متفاوت از سیاستها می‌شود و در این میان، سیاستها مجال لازم را برای اجرا نمی‌یابد. (شریف‌زاده و همکاران، ۱۳۹۲: ۵۱).

۹. بی‌اعتمادی مجریان نسبت به سیاستها

کمبود وفاق بین مراجع سیاستگذاری و اجرا باعث شده است که التزام و اعتقاد لازم نسبت به سیاستها در مجریان به وجود نیاید و در نتیجه، سیاستهای فرهنگی مندرج در برنامه‌های توسعه، کمتر محور عمل عاملان واقعی تغییرات فرهنگی کشور باشد و مقاصد مجریان و سیاستهای غیر رسمی و نانوشته باشد که در نهایت به اجرا در می‌آید.

۱۰. عدم گفتمان سازی برای سیاستها

پس از تدوین سیاستهای فرهنگی، لازم است از طریق گفتمان‌سازی، این سیاستها برای عموم مردم جامعه و به‌طور خاص برای بدنه اجرایی نهادهای فرهنگی دولتی، خصوصی و مردمی و نیز فعالان فرهنگی و هنرمندان، تفهیم و تبیین شود و تا پایین‌ترین سطح عملیاتی انتقال یابد تا این سیاستها و چشم‌انداز فرهنگی، که سیاستهایی برای دستیابی به آن تدوین شده است، هم برای مجریان عملیاتی و هم برای عموم جامعه به چشم‌انداز مشترک تبدیل شود و همگی در مسیر اجرای سیاستها و دستیابی به آن حرکت کنند. هم‌اکنون سیاستها برای جامعه و مجریان عملیاتی، گفتمانی نشده است، لذا احساس تعلق و اعتقاد لازم برای فعالیت همسو با سیاستها در آنها نیست و فعالیتها به سمت و سوی دیگری حرکت می‌کند که عمدتاً سلیقه‌های مجریان است.

۱۱. انقطاع مسیر سیاستگذاری

از عوامل میانی اصلی که باعث می‌شود سیاستها بدرستی اجرا نشود، رعایت‌نکردن توالی منطقی مراحل سیاستگذاری است؛ بدین معنا که گاه سیاستها از مبانی ارزشی و سیاستهای کلان

نظام بر نیامده است و گاه نیز برنامه‌ها براساس این سیاستها تدوین نمی‌شود و نهایتاً نیز اگر مقاصد سیاستگذاران از این مراحل به سلامت عبور کند، آنچه بودجه بدان تخصیص می‌یابد و عملی می‌شود در بسیاری موارد با آنچه از ابتدا مدنظر سیاستگذاران بوده است، سنخیت لازم را ندارد؛ به عبارت دیگر در بسیاری موارد برنامه‌های واقعی، که عملاً و در نهایت به اجرا در می‌آید با سیاستهای اولیه مصوب همسویی لازم را ندارد. از دلایل این امر می‌توان به گسستگی سیاستگذاری، اجرا و ارزیابی از یکدیگر، نبود نگاه فرابخشی و توجه صرف دستگاه‌ها به صلاح بخشی خود و سلیقه‌محوری به جای سیاست‌محوری در نظام سیاستگذاری فرهنگی کشور اشاره کرد (شریف زاده و همکاران، ۱۳۹۲: ۵۳)؛ به دیگر سخن، رابطه طرحهای فرادست و فرودست در اکثریت قریب به اتفاق موارد به گونه‌ای تصنعی و شعاری برقرار می‌شود و التزام روش‌مند اندکی در روابط سلسله‌مراتبی میان «چشم‌انداز»، «راهبرد و برنامه توسعه»، «برنامه عملیاتی» و «بودجه» وجود دارد. تقریباً در تمامی زمینه‌های سیاستگذاری حداقل یکی از این مؤلفه‌ها به‌طور کلی وجود خارجی ندارد. انقطاع میان سند چشم‌انداز، برنامه‌های توسعه و بودجه‌های سالانه دولت یکی از نمونه‌های انقطاع میان مراحل مختلف سیاستگذاری فرهنگی است (عطار و خواجه نائینی، ۱۳۹۴: ۱۵).

۱۲. اجرای ضعیف و غیرعقلایی سیاستهای فرهنگی

سیاستهای فرهنگی مندرج در برنامه‌های توسعه کشور، پس از تدوین با مشکل اجرای ضعیف و غیرعقلایی روبه‌رو است. در واقع، نبود عقلانیت حرفه‌ای در اجرای سیاستها و اجرای آنها به روش سعی و خطا، انتخاب برنامه‌های ساده و تکراری برای اجرا، شروع مکرر کارها از ابتدا و روشن نبودن ساز و کارهای اجرایی، برخی از مشکلات این مرحله است.

ازسوی دیگر، عدم انتخاب قالبهای درست برای اجرای برنامه‌های فرهنگی، تکیه بر ابزارهای امری و اقناعی به جای ابزارهای اقناعی و اخلاقی، تمرکز بر اصلاح نمودها و رفتارها به جای ریشه‌ها و باورها، بی‌توجهی به این واقعیت، که برنامه‌های فرهنگی عملاً برای دستیابی به پیامدها و آثارشان به اجرا در می‌آید و نه خروجیهایش (عدم توجه به آثار برنامه‌ها) و نگاه سخت‌افزاری به مقوله فرهنگ، باعث عدم اثربخشی برنامه‌ها شده است.

۱۳. نبود نظریه فرهنگی بومی مورد اجماع

در نظام فرهنگی ما، نبود نظریه فرهنگی بومی انقلاب اسلامی، که مورد اجماع صاحب‌نظران

کشور باشد، موجب شده است موضع نظام فرهنگی در برابر اغلب موضوعات فرهنگی و هنری مانند موسیقی، سینما، هنرهای تجسمی، میراث فرهنگی و... مشخص نباشد و همواره شاهد نوسانهای بسیار شدید در حوزه فرهنگ در دوره‌های مختلف ریاست جمهوری، مبتنی بر سلاطین دولت حاکم باشیم. در واقع، طی سالیان پس از انقلاب اسلامی، مراجع فرهنگی کشور بویژه شورای عالی انقلاب فرهنگی نتوانسته‌اند با پشتوانه حوزه و دانشگاه، نظریه فرهنگی منسجم و مورد اجماعی را برای انقلاب اسلامی عرضه کنند که بتواند مبنای سیاستگذاری و عمل فرهنگی در کشور قرار گیرد و این امر، موجب سردرگمی نظام سیاستگذاری فرهنگی کشور شده است.

۱۴. نبود نهاد مرکزی انسجام‌بخش و مقبول در نظام فرهنگی کشور

مشکل دیگر، نبود نهاد مرکزی مقبول در نظام فرهنگی است که بتواند به این نظام انسجام بخشد و مرجع سیاستگذاری فرهنگی کشور شناخته شود. در این میان، شورای عالی انقلاب فرهنگی نیز به‌عنوان سیاستگذار کلان فرهنگی کشور بخوبی نقش خود را ایفا نکرده و البته دولتهای مختلف از ابتدا تاکنون پیروی لازم را از شورا نکرده‌اند (شریف زاده و همکاران، ۱۳۹۲: ۶۵). در واقع، شورای عالی انقلاب فرهنگی، سیاست را تصویب می‌کند ولی نه قدرت نظارت بر آن را، و نه ابزاری برای ارزیابی و کنترل دستگاه‌های ذی‌ربط در اختیار دارد. این شرایط باعث شده است که نظام سیاستگذاری فرهنگی کشور همواره سردرگم باشد؛ هر از چندی به سویی حرکت، و در نتیجه نتواند موجبات تعالی فرهنگی جامعه را فراهم کند.

۱۵. عدم تحول نهادی متناسب با تغییر نگرشها پس از انقلاب

با تغییر نگرشها نسبت به فرهنگ و هنر پس از انقلاب اسلامی لازم بود نهادها و ساختارهای فرهنگی نیز همسو با این نگرشها بازتولید شود. در طول این سالیان، اگرچه شاهد اصلاح نسبی نهادها و ساختارهای فرهنگی بودیم و نهادهایی نیز متولد شد و شروع به کار کرد، این اصلاحات به‌دلایل مختلف نتوانست باعث تحول نهادی عمیق و فراگیر در نظام فرهنگی کشور شود و گفتمان انقلاب اسلامی را در عرصه فرهنگ و هنر به گفتمان غالب تبدیل کند.

عدم تحول نهادی متناسب با تغییر نگرشها پس از انقلاب به سابقه تاریخی منفی نسبت به هنر جدید در جامعه و در پی آن، سابقه عملی کم در صنایع فرهنگی جدید ارزشی باز می‌گردد. این سابقه منفی باعث شده است خانواده‌های متدین کمتر به ورود فرزندان خود به عرصه هنرهای جدیدی چون سینما، تئاتر، موسیقی و... رغبت داشته باشند.

۱۶. بی‌توجهی مفرط به فرهنگ (مظلومیت فرهنگ)

به‌رغم ماهیت فرهنگی انقلاب اسلامی، هیچ‌گاه سیاستگذاران در برنامه‌های توسعه کشور به فرهنگ، توجهی جدی نکرده‌اند و به‌رغم تمام شعارها، فرهنگ هیچ‌گاه در ذهن مجریان به دغدغه اصلی کشور تبدیل نشده است و هیچ‌یک از دولتها نیز خود را به‌طور واقعی در برابر فرهنگ، مسئول احساس نکرده‌اند و در برنامه‌های توسعه، که عملاً برنامه اجرایی کشور طی بیش از دو دهه گذشته بوده، فرهنگ همواره در درجه آخر اهمیت پس از اقتصاد، سیاست و... بوده است. مظلومیت فرهنگ تا جایی جدی است که مقام معظم رهبری در دیدار مورخ ۱۳۸۶/۶/۴ خود با دولتمردان بر لزوم رفع مظلومیت از فرهنگ تأکید کردند: «از بخش فرهنگ رفع مظلومیت کنید. بخش فرهنگ انصافاً بخش مظلومی است. الان در گزارش آقای رئیس‌جمهور، اصلاً اسمی از فرهنگ نیامد یا در اولویت‌بندیها این اولویت فدای اولویت‌های دیگر شد و آنها تقدم پیدا کردند که در کوتاهی وقت، بیان شود! این مظلومیت است دیگر. فرهنگ را دست کم نگیرید. خیلی از مشکلات جامعه با فرهنگ‌سازی حل می‌شود. توجه کنید که امروز عمده قوای دشمنان ما در جبهه فرهنگی دارد کار می‌کند. این جنگ‌های روانی، این فعالیت‌های فرهنگی، این بودجه‌های پنهان و آشکاری که برای منحرف کردن ذهنها می‌گذارند، همه‌اش مربوط به مسئله فرهنگ است. فرهنگ هم چون هواست. انسان وقتی که این هوا را استشاق کرد با هوایی که استشاق کرده و با آن جانی گرفته، می‌تواند دو قدم بردارد و جلو برود، بقیه کارها همه برخاسته از آن چیزی است که شما استشاق کرده‌اید. اگر چنانچه یک جایی، هوای مسمومی تزریق شود، نتیجه‌ای که در اندامها دیده خواهد شد، تابع آن مسمومیتی است که در این هواست. اگر فضا را با دود یا مخدری تخدیر کنند، وقتی شما آن را استشاق کردید، رفتار شما متناسب با آن چیزی خواهد شد که استشاق کرده‌اید؛ فرهنگ یک چنین حالتی دارد. فرهنگ را دست کم نگیرید؛ خیلی مهم است. بنابراین صرف وقت کنید و در بودجه هم برایش پول و فصول قابل توجهی بگذارید تا جهت ارزشی به فرهنگ بدهید. از جمله کارهایی که مسئولین فرهنگی دولت خیلی باید به آن پردازند و واقعاً یک دقیقه را در آن فروگذار نکنند، این است که به فرهنگ عمومی جامعه و ابزارها و وسایل فرهنگی، جهت ارزشی بدهند؛ چون تلاش زیادی شده تا جریانهای فرهنگی و عاملهای فرهنگی - هنر و ادبیات و شعر و سینما و بقیه - در جهت غیر ارزشی حرکت کنند و راه بیفتند. شما باید کمک کنید و همه تلاشتان را بکنید که به تحرکات فرهنگی کشور جهت ارزشی بدهید».

این نبود اهمیت و تبعی بودن حوزه فرهنگ، خود باعث شده است که دولتمردان، مدیران فرهنگی شایسته را نیز به این حوزه اختصاص ندهند و عملکرد ضعیف این نیروها، موجب ضعیف‌تر شدن و اجحاف بیشتر به این حوزه بسیار مهم شود. هم‌چنین در درجه چندم اهمیت قرار داشتن مقوله فرهنگ، باعث تخصیص ندادن بودجه‌های مناسب در مقایسه با بودجه دیگر بخشها به حوزه فرهنگ شده است و ازسویی نیز ضعف مدیران و نیروی انسانی این بخش، باعث ناتوانی در جذب بودجه‌های تخصیص یافته و انحراف آنها به بخشهای دیگر شود.

نتیجه‌گیری

در نظام سیاستگذاری فرهنگی کشور در مرحله تدوین، عدم التزام به اصول علمی مرتبط، سیاستگذاری غیر تعاملی و ادراکات متفاوت سیاستگذاران از وضعیت موجود و مطلوب فرهنگی کشور و در نتیجه ضعف در تعریف مسائل فرهنگی جامعه باعث می‌شود سیاستهایی وضع شود که در مرحله اجرا با مشکلاتی روبه‌رو شود. پس از تدوین سیاست، بین دو مرحله تدوین و اجرا نیز فاصله سیاستگذاران و مجریان، کمبود وفاق عملی لازم در درون و بین مراجع سیاستگذاری و اجرا، عدم التزام مجریان به سیاستها و نهایتاً عدم اشراق سیاستهای سطح کلان در برنامه‌های عملیاتی باعث می‌شود اجرای سیاستها با مشکلات فراوانی روبه‌رو شود. در مرحله اجرا، سیاستهایی که بخوبی وضع نشده است در اثر ناکارآمدی اداری نظام مدیریت فرهنگی کشور، نابسامانی و عدم هم‌افزایی کارکردی دستگاه‌های فرهنگی کشور، عدم ثبات مدیریت، کمبود نیروی انسانی شایسته، حاکمیت ملاحظات کوتاه‌مدت و نهایتاً استفاده نادرست از ظرفیتهای مردمی به گونه‌ای ضعیف اجرا می‌شود و نمی‌تواند آن‌گونه که انتظار می‌رود خروجیها، پیامدها و آثار مورد نظر سیاستگذاران را محقق سازد. نهایتاً در مرحله سوم فرایند سیاستگذاری فرهنگی کشور به دلیل ارزیابی ناقص یا عدم ارزیابی پیامدها و آثار اجرای سیاستها، سامانه‌های اجرا و تدوین، بازخوردهای ناقصی دریافت می‌کنند و بدین ترتیب، نمی‌توانند کاستی‌های خود را بموقع و بدرستی برطرف کنند.

در یک لایه فراتر از نظام سیاستگذاری فرهنگی، نظام فرهنگی کشور قرار دارد که نظام سیاستگذاری فرهنگی در درون آن به فعالیت می‌پردازد. در این نظام، سه عامل اصلی شامل عدم

توجه به اقتضائات عرصه ماهیتاً پیچیده فرهنگ، نبود نظریه فرهنگی بومی و مورد اجماع و عدم تحول نهادی در نظام فرهنگی متناسب با تغییر نگرشها پس از انقلاب، عواملی است که بر نظام سیاستگذاری فرهنگی تأثیر گذاشته است و باعث می‌شود این نظام نتواند بخوبی عمل کند و اهداف خود را به‌طور کامل محقق سازد.

بدیهی است نظام سیاستگذاری فرهنگی در جمهوری اسلامی، نقاط قوت نظری و ساختاری نیز دارد که این پژوهش مجال پرداختن به آنها را نداشت ولی می‌توان گفت براساس ظرفیت فراوان فرهنگ اسلامی و تمدن کهن ایرانی نسبت به مرزشکنی و رسیدن به وضعیت پیشتازی فرهنگی در عرصه جهانی و دستیابی به جایگاه مطلوب، راهبردهای رفع آسیبها قابل شناسایی و به‌کارگیری است.

از سویی دیگر، طبق نظر مقام معظم رهبری، هویت ملی با فرهنگ شکل می‌گیرد و هویت هر ملتی، فرهنگ اوست؛ به عبارت دیگر، ملت را باید ترکیبی از ابعاد ذهنی و عینی به‌طور توأمان دانست. از یک سو، فکر انتزاعی علاقه به زندگی مشترک در صورت نبود برخی از انواع معیارهای عینی کمتر شکل می‌گیرد؛ اما از سوی دیگر، نشانه‌های خاص مشترک تنها زمانی به پویایی ملی تبدیل می‌شود که از طریق تدابیر و سیاستگذاریهای خاص با نوعی حس پیوند و ارتباط همراه شود. از این رو ملت نه تنها به وسیله حس با هم بودن به حرکت در می‌آید بلکه تکوین، تحکیم و تداوم آن به اعتقاد به سرنوشت مشترک نیز وابسته است که از طریق هویتی فراگیر پشتیبانی می‌شود و سیاستگذاری فرهنگی در ایجاد و تحکیم چنین حسی سهمی بسزا دارد. در واقع، پژوهش نشان داد از جمله راه‌های ثمربخش و عنصر مرکزی برای پرورش احساس تعلق ملی و تحکیم و پایدارسازی هویت ملی، سیاستگذاری فرهنگی است که علاوه بر ایجاد رابطه مستقیم بین دولت و جامعه، گفتمانی درباره هویت‌های جمعی می‌آفریند که همگی واجد آثار ملت‌سازانه بسیار پررنگ است. بنابراین در این قالب، سیاستگذاری فرهنگی هم‌اثری است که از رهگذر آن آرمانهای مشترک بیان می‌شود و هم وسیله‌ای است که طی آن جامعه، آگاهانه هویتش را بازتولید می‌کند.

منابع

- www.khamenei.ir امام خامنه‌ای، سیدعلی، مجموعه بیانات، قابل دسترسی در
- اشترینان، کیومرث (۱۳۸۹)، روش سیاست‌گذاری فرهنگی، تهران: معاونت فرهنگی اجتماعی شهرداری.
- اشترینان، کیومرث (۱۳۸۹)، متغیرهای استراتژیک در سیاست‌گذاری فرهنگی، تهران: نشر میزان.
- اشترینان، کیومرث (۱۳۹۱)، مقدمه‌ای بر روش سیاست‌گذاری فرهنگی، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- اشرف، احمد (۱۳۸۳)، بحران هویت ملی و قومی در ایران، گردآوری حمید احمدی، تهران: مؤسسه تحقیقات علوم انسانی.
- افتخاری، اصغر و باباخانی، مجتبی (۱۳۹۵)، سیاست و فرهنگ؛ شاخص‌های سیاست‌گذاری فرهنگی از دیدگاه امام خمینی(ره)، فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران، دوره نهم، ش ۳.
- امیرزاده، محمدرضا و بهستانی، مجید (۱۳۹۳)، بررسی سیاست هویت در دوره معاصر ایران، فصلنامه مجلس و راهبرد، س ۲۱، ش ۷۷.
- امینیان، بهادر (۱۳۸۶)، تأثیر هویت ملی در پیوند نسلی، فصلنامه جوانان و مناسبات ملی، ش ۱.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۱)، جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: نشر نی.
- تاجدووزیان، حمید (۱۳۹۱)، بررسی نقش جغرافیای فرهنگی در تکوین ساختار ژئوپلیتیکی حاکم بر روابط جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا با رویکرد سازه‌نگاری، رساله دکتری، دانشکده جغرافیای دانشگاه تهران.
- حافظ نیا، محمدرضا (۱۳۸۱)، جغرافیای سیاسی ایران، تهران: انتشارات سمت.
- حیدری، شقایق (۱۳۹۶)، سنجش هویت ایرانیان با تأکید بر مؤلفه‌های دینداری، فصلنامه مطالعات ملی، س ۱۸، ش ۲.
- خسروی، علیرضا (۱۳۹۰)، امام خمینی(ره) و بازسازی هویت؛ از هویت ملی تا هویت سیاسی، فصلنامه مطالعات ملی، س ۱۲، ش ۲.
- خواجه سروی، غلامرضا (۱۳۸۹)، امام خمینی(ره) و بازسازی هویت ملی ایران، فصلنامه مطالعات ملی، س ۱۱، ش ۱.
- دفتر مطالعات بنیادین حکومتی مرکز پژوهش‌های مجلس (۱۳۹۲)، سیاست‌گذاری عمومی و سیاست پژوهی؛ چیستی سیاست‌گذاری عمومی، گزارش تیرماه.
- رهبری، مهدی (۱۳۸۸)، معرفت و قدرت؛ معمای هویت، تهران: انتشارات کویر.
- شریف زاده، فتاح؛ الوانی، سید مهدی؛ رضایی‌منش، سید مهدی و مختاریان‌پور، مجید (۱۳۹۲)، موانع اجرای سیاست‌های فرهنگی کشور طی برنامه‌های اول تا چهارم توسعه: بررسی تجربیات مدیران فرهنگی، فصلنامه اندیشه مدیریت راهبردی، س ۷، ش ۱، پیاپی ۱۳.

شریفی، سید علیرضا و فاضلی، عبدالرضا (۱۳۹۱)، واکاوی سیاست‌گذاری فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران (آسیب‌ها و راهبردها)، فصلنامه مجلس و راهبرد، س ۱۹، ش ۶۹.

شکویی، حسین (۱۳۸۲)، فلسفه‌های محیطی و مکتب‌های جغرافیایی، تهران: انتشارات گیتاشناسی.
شورای عالی انقلاب فرهنگی (۱۳۶۸)، اصول سیاست فرهنگی، اهداف، مبانی و خط‌مشی شورای عالی انقلاب فرهنگی.

صالحی امیری، سید رضا و عظیمی دولت آبادی، امیر (۱۳۸۷)، مبانی سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی، تهران: پژوهشکده تحقیقات مجمع تشخیص مصلحت نظام.

عبدالملکی، حسین (۱۳۹۳)، واکاوی نوع نگاه به نهاد مسجد در سیاست‌های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه راهبرد اجتماعی فرهنگی، س ۳، ش ۱۱.

فاضلی، نعمت‌الله و قلیچ، مرتضی (۱۳۹۲)، نگرشی نو به سیاست فرهنگی، تهران: انتشارات تیسرا.
کرمانی، علیرضا (۱۳۸۲)، سیاست‌گذاری‌های فرهنگی در ایران؛ واقعیت‌ها و مشکلات با تأکید بر کتاب کودک و نوجوان، پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان، ش ۳۵.

کریمی، علی و پارسا، ندا (۱۳۹۸)، سیاست‌گذاری هویت ملی و الزامات راهبردی آن برای ایران، فصلنامه مطالعات ملی، س ۲۰، ش ۱.

کریمی، علی و قاسمی طوسی، سمیه (۱۳۹۳)، سیاست‌گذاری اجتماعی و هویت‌سازی ملی؛ فراگیری سیاست‌های کلان اجتماعی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه مطالعات ملی، س ۱۵، ش ۲.

گل محمدی، احمد (۱۳۸۰)، جهانی‌شدن و بحران هویت، فصلنامه مطالعات ملی، س ۳.
مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۷)، دموکراسی و هویت ایرانی، تهران: انتشارات کویر.

معینی، جهانگیر (۱۳۷۴)، نظریه و فرهنگ، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی بین‌المللی.
ملایی، اعظم و ازغندی، علیرضا (۱۳۹۰)، دولت‌ملت‌سازی ایرانی؛ تداوم تاریخی یا تغییرات سیاسی، فصلنامه علوم سیاسی، ش ۵۱.

مویر، ریچارد (۱۳۷۹)، درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی، ترجمه دره میرحیدر، تهران: انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.

میلر، دیوید (۱۳۸۳)، ملیت، ترجمه داوود غرایاق زندی، تهران: انتشارات تمدن ایرانی.
نقش، امیررضا (۱۳۹۴)، طراحی الگوی ارزیابی و انتخاب روش‌های آینده‌نگاری در چرخه سیاست‌گذاری فرهنگی، رساله دکتری رشته آینده‌پژوهی، دانشکده مدیریت دانشگاه تهران.

وحید، مجید و صفار، محمد (۱۳۹۵)، مبانی مطالعه تطبیقی سیاست‌گذاری فرهنگی با محوریت مرجعیت‌ها، فصلنامه سیاست‌گذاری عمومی، دوره ۲، ش ۲.

Brewer, Marilyn & Masaki Yuki, (2007); "Culture and Social Identity", in Handbook of Cultural Psychology, edited by S. Kitayamma and Cohen, New York: The Guilford Press

Dani, Anis and Haan, Arjande (2008); Inclusive States: Social Policy and Structural Inequalities, USA, The World Bank.

Law, Alex & Mooney, Gerry (2012); Devolution in a Stateless Nation: Nation-building & Social Policy in Scotland, Social Policy & Administration, Vol.46, No.2, PP 161-177.

